

فلسفه دین، دوره ۱۵، شماره ۲، تابستان ۱۳۹۷

صفحات ۲۹۳-۳۱۶

## بررسی برهان درجات کمال بر اثبات وجود خدا

ذوالفقار ناصری<sup>۱\*</sup>، محمد محمدرضایی<sup>۲</sup>

۱. دکتری فلسفه دین، پردیس فارابی دانشگاه تهران، قم، ایران

۲. استاد؛ پردیس فارابی دانشگاه تهران، قم، ایران

(تاریخ دریافت: ۹۵/۸/۱۲؛ تاریخ پذیرش: ۹۷/۲/۲۳)

### چکیده

اثبات وجود خدا، همواره از مهم‌ترین دغدغه‌های فکری بشر بوده است. از این رو، در طول تاریخ اندیشه‌های دینی، اقامه برهان‌های مختلف برای اثبات وجود خداوند و نیز سنجش میزان اعتبار هر کدام از این برهان‌ها؛ از مسائل اساسی اندیشمندان بوده‌اند. یکی از این برهان‌ها که بیشتر در فلسفه غرب و در آثار توماس آکوئیناس عرضه شد، برهان درجات کمال است که البته به دلیل سوءفهم‌هایی که در ادراک آن صورت گرفته، مورد نقدهای بی‌رحمانه‌ای نیز بوده و از همین رو، در الهیات فلسفی غرب چندان به آن توجه نشده است. این برهان در فلسفه و کلام اسلامی نیز ناشناخته مانده یا بی‌اعتبار تلقی شده است. در این مقاله، ضمن معرفی برهان درجات کمال و بیان پیشینه آن، به برخی انتقادات از این برهان پاسخ خواهیم داد و نیز ضمن مقایسه اجمالی آن با تقریر صدرایی از قاعده امکان اشرف در فلسفه اسلامی، تلاش کرده‌ایم بر پایه مبانی حکمت صدرایی، تقریر تازه‌ای از این برهان ارائه دهیم.

### واژه‌های کلیدی

آکوئیناس، ارسطو، برهان درجات کمال، فلسفه مسیحی و فلسفه اسلامی. پژوهش‌گاه مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

## درآمد

بسیاری از متفکران مسلمان و نیز برخی متکلمان مسیحی مانند قدیس یوحنا دمشقی ( Saint John Damascene)، وجود خدا را بدیهی و برخی فیلسوفان همچون پلاتینگا در فلسفه دین معاصر، آن را معرفت پایه قلمداد کرده و بی نیاز از استدلال دانسته‌اند (نراقی و سلطانی، ۱۳۷۴). برخی دیگر افزون بر اینکه وجود خدا را بدیهی و فطری می‌دانند، آن را کافی نمی‌دانند و در مقام اثبات، استدلال‌هایی را بر وجود خدا اقامه کرده‌اند (محمدرضایی، ۱۳۹۰: ۲۶۰). برای مثال، توماس آکوئیناس در الهیات مسیحی افزون بر اینکه معرفت الهی را به طریقی عام و مبهم، در نهاد آدمی می‌داند، معتقد است چون افراد انسانی در تشخیص مصداق خیر کامل (خدا) گاه به خطا می‌روند، پس در آثار خویش استدلال‌های مختلفی بر وجود خدا می‌آورد (ایلیخانی، ۱۳۸۲: ۴۲۷؛ رک: ژیلسون، ۱۳۷۵: ۹ - ۷۴). همچنین در فرهنگ اسلامی نیز فیلسوفی مانند ملاصدرا با آنکه در «المظاهر الالهیه» می‌نویسد: «وجود واجب‌تعالی فطری است، زیرا انسان در رفتاری‌های زندگی به حکم فطرت بر خدا توکل می‌کند و به او روی می‌آورد» (ملاصدرا، ۱۳۸۷: ۲۲)، ولی همواره استدلال‌های متقنی را نیز بر وجود خدا اقامه کرده است. از همین رو، می‌توان گفت راه فطرت و بدیهی دانستن وجود الهی از آگاهی‌های حضوری در وجود آدمی است که این راه تنها برای کسانی راهگشاست که صفای باطنشان را به زنگار تیرگی‌ها نیالوده‌اند، ولی به‌منظور اثبات وجود الهی برای دیگران، راه‌های متفاوتی را نیز می‌توان پیمود که شامل آگاهی‌های حصولی انسان‌ها در قالب برهان‌های فلسفی خواهد بود (رک: شاکرین، ۱۳۸۶: ۲۳).

همچنین باید گفت اقامه هر برهانی بر وجود خدا، به تصویری وابسته است که هر فیلسوف از خدا دارد؛ از این رو، هر کدام از برهان‌ها، وجود خداوند را از رهگذر اسم و صفت خاصی از حق‌تعالی اثبات می‌کند. در مجموع می‌توان گفت هر کدام از این برهان‌های فلسفی، انسان را در فهم وجه متافیزیکی ذات الهی (هست‌بودن خدا) کمک می‌رسانند، ولی برای شناخت کامل تر آن ذات مقدس، به آموزه‌های وحیانی نیاز هست.

نکته دیگر اینکه هیچ‌کدام از این برهان‌ها در اثبات واجب‌تعالی تمام نیستند و در نهایت تنها وصفی از اوصاف یا اسمی از اسمای الهی را اثبات می‌کنند و در واقع، این برهان‌ها

برای اثبات واجب تعالی نیازمند متمم هستند و همزمان به برهان‌های دیگر اثبات وجود خدا اعتماد می‌کنند (جوادی آملی، ۱۳۷۵: ۲۲ - ۲۳) برای مثال، آنچه را که دو برهان حرکت یا نظم در نهایت اثبات می‌کنند، نمی‌توان بر خدا در ادیان الهی تطبیق کرد، بلکه به افزوده‌هایی از آموزه‌های دیگر دینی نیازمندند تا به مطلوب برسند.

یکی از این برهان‌ها که به عنوان چهارمین راه از راه‌های پنجگانه توماس آکوئیناس در جامع‌الهیات عرضه شده، برهان درجات کمال است که البته به دلیل برخی سوءفهم‌ها نقدهای بی‌رحمانه‌ای نیز بر آن وارد کرده‌اند. این برهان در فلسفه و کلام اسلامی ناشناخته بوده یا بی‌اعتبار تلقی شده است. در این مقاله، ضمن معرفی برهان درجات کمال و بیان چندین تقریر آن، به برخی انتقادات پاسخ داده خواهد شد و سپس با مقایسه آن باقاعده امکان اشرف در فلسفه اسلامی، تلاش کرده‌ایم بر پایه مبانی حکمت صدرایی به‌ویژه تشکیک در حقیقت وجود، تقریر تازه‌ای از این برهان حاصل آید.

### انواع برهان‌ها بر وجود خدا

به‌طور کلی می‌توان گفت استدلال‌ها بر وجود خدا بر دو گونه‌اند:

**الف) برهان‌های لمّی (شبه‌اِنّی) یا پیشینی (a priori):** در این دسته برهان‌ها، از علت به معلول پی می‌بریم؛ می‌توان گفت برهان‌های اِنّی نیز خود بر دو دسته‌اند: در برخی از این برهان‌ها تلاش می‌شود که با بررسی لوازم تعریف مفهوم خدا در ذهن، وجود عینی او اثبات شود، ولی در دسته دیگری از این برهان‌ها که به‌ویژه در فلسفه اسلامی نمود دارد، از حقیقت وجود، به وجوب وجود او می‌رسند؛ در این دسته از برهان‌ها که به برهان‌های وجودشناختی معروفند، به‌ویژه در برهان صدیقین، حد وسط برهان، خود واجب تعالی است. پس در این برهان‌ها، راه با مقصد یکی است. برهان‌هایی مانند برهان وجودی، صدیقین، فطرت، اخلاقی، تجربه دینی و برهان معقولیت (شرطی پاسکال) در این دسته جای می‌گیرند.

**ب) برهان‌های اِنّی یا پسینی (a posteriori):** در این برهان‌ها که با استناد به تجربه و

مشاهده عالم شکل گرفته‌اند، در واقع از معلول به وجود علت پی خواهند برد تا اینکه سرانجام وجود علت‌العلل اثبات شود. این براهین، برهان‌هایی جهان‌شناختی به‌شمار می‌آیند، زیرا مقدمه اول این استدلال‌ها، از مشاهده مصادیق مخلوقات اخذ شده است. برهان‌هایی مانند: برهان علی، امکان و وجوب، نظم، حرکت، درجات کمال، معجزه و برهان فسخ عزائم در این دسته قرار دارند (رک: محمدرضایی، ۱۳۹۱: ۱۶۳).

### برهان درجات کمال

چنانکه گذشت یکی از برهان‌های اثبات وجود خدا، برهان درجات کمال بوده که به دلایلی (از جمله تبیین دقیق نشدن مفاهیم آن) در تاریخ اندیشه‌های فلسفی و کلامی مغفول مانده است. این برهان جزو برهان‌های اِنّی است و در آن با بررسی لوازم وجود درجات کمال در موجودات، به اثبات وجود خدا اقدام می‌شود.

#### الف) مفاد برهان درجات کمال

معمولاً برهان درجات کمال<sup>۱</sup> به فیلسوف و متکلم مسیحی، قدیس توماس آکوئیناس نسبت داده می‌شود، ولی چنانکه خواهد آمد، پیش از او ارسطو در دوره نخستین تفکر خود که تحت تأثیر افلاطون بود، در برهانش بیانی برای وجود خدا دارد که می‌توان گفت آکوئیناس شیوه استدلال خود را در این برهان، از او اخذ کرده است. همچنین پیش از او، آنسلم قدیس نیز برهانی با همین عنوان در اثبات وجود خدا دارد که در ادامه، از آن بحث خواهیم کرد.

بنا بر مفاد این برهان، هرگاه دو چیز با هم مقایسه شوند که یکی کامل و دیگری کامل‌تر، یا یکی عالم و دیگری عالم‌تر و ... باشد، در این موارد باید شیء مطلق وجود داشته باشد تا آن دو، نسبت به آن شیء مطلق مقایسه شوند. در حقیقت، این برهان درباره رتبه و درجه وجودی در میان موجودات است؛ به این بیان که میان موجودات عالم، کم‌و بیش خیر، حقیقت، شرافت و ... یافت می‌شود. این موجودات در وجوه مختلف

1. The Way of Degrees of perfection.

وجودیشان به چیزی شبیه‌اند که در آن وجه حداکثر است؛ حداکثر در هر جنسی علت همه چیز در آن جنس است؛ مثلاً چیزی که گرم‌تر است، به گرم‌ترین شبیه‌تر است و کسی که عالم‌تر است، به عالم‌ترین موجود شباهت دارد. بنابراین چیزی وجود دارد که بهترین، حقیقی‌ترین، شریف‌ترین و در نتیجه موجودترین است؛ زیرا موجوداتی که در خیر عظیم‌ترند، در وجود نیز عظیم‌تر هستند. پس باید موجودی باشد که برای تمام موجودات علت وجود، خیر و هر کمالی باشد که دارند. توماس این موجود را «خدا» می‌نامد (رک: ایلخانی، ۱۳۸۲: ۴۳۳ - ۴۳۴؛ Davies, 1992: 30).

تقریر کاملی از این برهان را می‌توان این‌گونه صورت‌بندی کرد:

۱. موجودات و کمالات اشیا دارای مراتبند؛ به گونه‌ای که برخی برتر و عالی‌تر و برخی دیگر کمتر و دانی‌تر از دیگرانند (در کمالات وجودی، مراتب تفضیلی برقرار است).
  ۲. صفات تفضیلی، درجات تقرب به صفات عالی را بیان می‌کنند؛ برای مثال، مراتب جسم در جهت گرم شدن، گرم‌تر و گرم‌تر می‌شود تا اینکه به گرم‌ترین شیء برسیم.
  ۳. حقیقی‌ترین اشیا، کامل‌ترین آنها در وجود است.
- \* بنابراین، کامل‌ترین، شریف‌ترین و حقیقی‌ترین وجود باید موجود باشد.

### ب) تقریرهای مختلف برهان درجات کمال

در تاریخ فلسفه به این برهان چندان توجهی نشده است؛ به گونه‌ای که در فلسفه اسلامی با عنوان خاص «برهان درجات کمال» هیچ‌گونه تقریری در میان متفکران اسلامی وجود ندارد و در فلسفه غرب نیز تنها در آثار ارسطو و بعدها در فلسفه آنسلم و آکوئیناس صورت‌بندی‌هایی از آن را در دست داریم که در ادامه به آنها خواهیم پرداخت.

### برهان درجات کمال در اندیشه ارسطو

ارسطو برای نخستین‌بار با رویکردی جهان‌شناختی، در دو رساله از کتاب *مابعدالطبیعه* (مشمول بر ۱۴ رساله) به اثبات وجود خدا پرداخته است که اولین اشاره‌ها به برهان درجات کمال در این دو رساله و نیز رساله نهم (که درباره قوه و فعل است) دیده می‌شود.

استفادهٔ ارسطو از درجات کمال برای اثبات هستی خداوند تنها به دورهٔ نخستین تفکر او (مثلاً رسالهٔ پیری فیلسوفیاس) مربوط است که به شدت تحت تأثیر اندیشه‌های افلاطونی بود؛ زیرا در رساله‌های بعدی *مابعدالطبیعه* هرگز برای اثبات وجود خدا، از این نوع استدلال‌ها (که بر مفاهیم دینی عامه مبتنی هستند) کمک نمی‌گیرد (رک: کاپلستون، ۱۳۶۸، ج ۱: ۳۶۳).<sup>۱</sup>

ارسطو ابتدا در قطعات پایانی پیری فیلسوفیاس (دربارهٔ فلسفه) از کتاب دوم (آلفای کوچک) و به هنگام بحث از «حقیقت» می‌گوید: «حق این است که فلسفه شناخت حقیقت نامیده شود... ولی ما حقیقت را نمی‌توانیم شناخت اگر علتش را نشناسیم. یک شیئی، کیفیتی را که به اشیا دیگر می‌بخشد، به درجه‌ای برتر از اشیا دیگر دارد (مثلاً آتش گرم‌ترین چیزهاست؛ زیرا علت گرمی همهٔ چیزها خود اوست). همین‌طور چیزی هم که علت حقیقت اشیا دیگر است، حقیقی‌ترین همهٔ اشیاست. از این‌رو، مبادی موجودات سرمدی همیشه باید حقیقی‌ترین موجودات باشند» (ارسطو، ۱۳۸۵: ۷۴؛ Aristotle, 991: 24).

همچنین ارسطو در نهمین کتاب *مابعدالطبیعه* (ثنا) و به هنگامی که از مفاهیم قوه و فعل بحث می‌کند، اشاراتی دارد که می‌توان از آنها به سود برهان درجات کمال بهره برد. همچنانکه کاپلستون می‌گوید یکی از فواید بحث قوه و فعل آن است که ارسطو را قادر می‌سازد به کمک آن، نظریهٔ تکامل (درجات) را بپذیرد. ارسطو در این کتاب می‌گوید که فعلیت بر قوه مقدم است. بالفعل همواره از بالقوه حاصل می‌شود و بالقوه همیشه به وسیلهٔ بالفعل فعلیت می‌یابد؛ به این معنا بالفعل به لحاظ زمانی بر بالقوه مقدم است، اما بالفعل به لحاظ منطقی نیز بر بالقوه مقدم خواهد بود؛ زیرا فعلیت غایت است. افزون بر این، چیزی که سرمدی است، در جوهر بر آن چیز که فناپذیر محسوب می‌شود، مقدم است و آن چیز که سرمدی است، به عالی‌ترین معنا

۱. برای مثال، ارسطو در رسالهٔ دوازدهم (لامبدا) از کتاب *مابعدالطبیعه*، برهان حرکت را بر وجود خدا اقامه می‌کند و با اثبات محرک نامتحرک یا اصل اول فلسفی، آن را بر خدا تطبیق می‌دهد. کتاب لامبدا را می‌توان رسالهٔ مستقلی دانست که موضوع اصلی آن نه همهٔ جواهر، بلکه کامل‌ترین و خیرترین جوهر یعنی خداست (ارسطو، ۱۳۶۷: ۳۹۳ - ۳۹۹ و ۴۰۸ - ۴۱۰ و رک: قوام صفری، ۱۳۸۲: ۳۸۴).

بالفعل خواهد بود. از این رو، خدا به عنوان مبدأ سرمدی حرکت و مبدأ گذار از قوه به فعل، باید فعلیت تام و کامل باشد؛ یعنی محرک نامتحرک اول. سپس ارسطو می‌افزاید که اشیای سرمدی باید خیر باشند؛ زیرا در چیزی که کاملاً بالفعل است، نباید نقص باشد. یکی از نتایج این بحث آن است که خدا در اندیشه ارسطو، همان «مثال خیر» افلاطونی است، زیرا می‌گوید که علت همه خوبی‌ها خود «خیر بالفعل» بوده؛ یعنی علت اینکه چرا خیر تحقق یافته است (ارسطو، ۱۳۶۷: ۲۹۰ - ۲۹۷؛ کاپلستون، ۱۳۶۸، ج ۱: ۳۵۵).

از سوی دیگر، تمایز میان قوه و فعل در اندیشه ارسطو، به نظریه سلسله‌مراتب یا نردبان هستی رهنمون می‌شود؛ زیرا واضح است شیئی که نسبت به حد آغازین بالفعل است، نسبت به حد پایان دیگری، بالقوه است. به این ترتیب، پله اول این نردبان، ماده اولیه (هیولای اولی) است و پله‌های نردبان به تدریج بالا می‌رود تا می‌رسیم به عقل فعال انسان که با ماده آمیخته نیست و سپس عقول مفارق افلاک و سرانجام خدا (کاپلستون، ۱۳۶۸: ۳۵۶ - ۳۵۷).<sup>۱</sup> بر اساس مطالب ارسطو در کتاب *مابعدالطبیعه*، می‌توان تقریر ارسطویی از برهان درجات کمال را این‌گونه صورت‌بندی کرد:

۱. هر جا یک بهتر هست، یک بهترین هم هست.
  ۲. اما در میان اشیای موجود، یکی بهتر از دیگری است (مراتب وجود دارد).
- بنابراین، یک بهترین وجود دارد که باید الهی باشد (Aristotle, 1991: 159, 176؛ کاپلستون، ۱۳۶۷، ج ۱: ۳۶۳).

البته کاپلستون در اینجا می‌افزاید که این نوع استدلال مستقیماً تنها به یک بهترین نسبی رهنمون می‌شود و برای اینکه به بهترین مطلق یا کامل رهنمون شویم، باید مفهوم علیت را داخل کنیم؛ به این نحو که استدلال کنیم همه کمالات متناهی در نهایت از کمال مطلق

---

۱. البته همان‌طور که کاپلستون یادآور می‌شود، نظریه درجات هستی نباید به‌عنوان دربردارنده تحول و تکامل (evolution) فهمیده شود؛ زیرا صور محض از ماده متحول و متکامل نمی‌شوند. وانگهی خود ارسطو معتقد بود که انواع سرمدی هستند، هر چند اشیا و افراد محسوس از میان می‌روند (کاپلستون، ۱۳۶۸: ۳۵۶ - ۳۵۷).

سرچشمه گرفته‌اند یا اینکه از کمال مطلق که منبع همه کمالات متناهی است، «بهره‌مند» هستند و این کاری است که توماس آکوئیناس با اشاره به عبارت‌هایی در *مابعدالطبیعه* انجام می‌دهد (کاپلستون، ۱۳۶۷، ج ۱: ۳۶۳).

بر پایه این استدلال، وقتی اشیا به‌طور مشترک واجد صفت یا صفاتی / کمال یا کمالاتی هستند، در این سلسله آن موجودی که به‌طور کامل واجد آن صفت باشد، علت اتصاف دیگر موجودات سلسله به آن صفت یا کمال است. بر اساس مثال ارسطو، در یک طیف گرمایی، هرچه شیئی گرم‌تر می‌شود، مراتب بالاتر این طیف، گرم‌تر و گرم‌تر می‌شوند تا اینکه به منبع آتش برسیم. در کمالات و صفات نیز چنین است؛ وجود که کامل‌ترین کمال است، مراتبی دارد و هرچه مرتبه وجودی اشیا بیشتر و بیشتر می‌شود، شدت وجودیشان بیشتر خواهد شد تا اینکه به کامل‌ترین موجود برسیم که خداوند است؛ یعنی از آنجا که درجاتی از وجود در عالم موجودند، و چون «وجود» با فضیلت‌ترین و شریف‌ترین کمالات است و خداوند واجد کامل‌ترین مرتبه آن است، پس خداوند به‌عنوان کامل‌ترین مرتبه وجود، باید موجود باشد.

#### برهان درجات کمال در اندیشه آنسلم

آنسلم قدیس از متکلمانی است که بر تقدم ایمان تأکید می‌ورزد و رویکرد ایمان‌گرایانه‌اش در عبارت معروف «انسان نمی‌فهمد تا ایمان بیاورد، بلکه برعکس ایمان می‌آورد تا بفهمد» (ژیلسون، ۱۳۸۹: ۱۹۳) نمود یافته است. با این حال، می‌کوشید با کمک استدلال‌های عقلی، داده‌های ایمانی را فهم کند. وی در رساله گفت‌وگویی با خود (*Monologium*) سه برهان ائی یا پسینی بر وجود خدا اقامه می‌کند و در این سه برهان، می‌خواهد از طریق بررسی ویژگی‌های موجود در موجودات طبیعی، به فهمی از ایمانش به خدا برسد؛ یعنی از واقعیت‌های عینی (مورد قبول همگان) و نه مفاهیم ذهنی آغاز می‌کند. پیش‌فرض وجودشناختی او در این گونه برهان‌ها این بود که این واقعیت‌های مورد استناد در یک رتبه وجودی نیستند، بلکه دارای درجات مختلف کمال در سلسله طولی هستند و در این میان، موجود عالی‌تر علت موجود سافل است و چون تسلسل در سلسله علت‌ها ممکن نیست، از این رو، باید به علت‌العلل برسیم که خداست (ایلخانی، ۱۳۸۲: ۱۹۷ - ۲۰۳). در واقع، این برهان‌ها بر دو فرض اساسی مبتنی هستند: نخست اینکه در عالم



مراتب کمال هست و دیگر اینکه وقتی شماری از چیزها از کمالی بهره‌مندند (participate)، لزوماً این کمال را از موجودی حاصل کرده‌اند که خود آن کمال است؛ یعنی اگر چیزهایی هستند که خیرند، لزوماً خیر نامحدود و مطلق وجود دارد که در عین حال، منبع خیرهای محدود است (کاپلستون، ۱۳۸۳: ۵۰ - ۵۱).

آن‌گونه که پیداست مفهوم وجود در این برهان‌ها مشایی است، ولی ساختار آنها بر اساس مفاهیم افلاطونی نهاده شده‌اند؛ یعنی همان‌گونه که افلاطون برای هر امری در این عالم، مثال کاملی را در عالم اعلا در نظر می‌گرفت، آنسلم نیز در این‌گونه برهان‌ها قائل است که آنچه میان موجودات به‌طور مشترک وجود دارد، در یک موجود کامل به‌طور مطلق موجود است (ایلخانی، ۱۳۸۲: ۱۹۷ - ۲۰۳). برای مثال، آنسلم در اولین برهان *اِنّی*، از نظریه «بهره‌مندی» (participation) افلاطونی استفاده می‌کند. مفاد این برهان آن است که هرچه نسبی باشد، از یک مطلق بهره‌مند شده است؛ زیرا اساساً درک مفهوم نسبی بدون درک مطلق ناممکن است. از همین‌رو، چون در جهان همه موجودات ناقص و نسبی هستند و هر موجود درجه‌ای از کمال را دارد، بنابراین باید موجود کاملی که خیر مطلق است، وجود داشته باشد تا این موجودات با بهره‌مندی از آن به وجود آمده باشند. بنابراین، خیر مطلق که برتر از همه خیرها و علت تامه آنهاست، وجود دارد که بنفسه موجود است و همو خداست.

وی در دومین برهان *اِنّی*، با توجه به علت وجودی اشیا، برهان *علی* بر اثبات وجود خدا اقامه می‌کند و سومین برهان *اِنّی* آنسلم در باب درجات کمال است. بنا بر مفاد این برهان به تقریر آنسلم، در جهان خارج موجودات بسیاری هستند که هر یک واجد مقداری از کمالند که با کمال دیگر موجودات متفاوت است. برای مثال، همگان می‌پذیرند که یک حیوان در مرتبه‌ای از کمال قرار دارد که بالاتر از نبات و پایین‌تر از انسان است. از این‌رو، باید در پی کامل‌ترین موجود باشیم. حال اگر شمار موجودات بی‌نهایت باشد، دو فرض پیش می‌آید: یا می‌توان کامل‌ترین موجود را یافت یا نمی‌توان. به باور آنسلم، جهان بی‌نهایت نیست و شمار اشیا محدود است. پس می‌توان کامل‌ترین موجود را یافت. در مرحله بعد او بررسی می‌کند که آیا کامل‌ترین موجود، یکی یا چندتاست؟ اگر یکی باشد که مراد حاصل است، ولی اگر

فرض بر این باشد که چند موجود، کامل‌ترین موجود باشند، باید در یک‌درجه از کمال که به‌ضرورت ذاتی آنهاست قرار داشته باشند؛ در غیر این صورت، اگر کمال عرضی وجود آنها باشد، باید آن را از موجود دیگری گرفته باشند که همو کامل‌ترین موجود خواهد بود. پس کمال ذاتی وجود آنهاست و این سخن یعنی چیزی ذات مشترک آنهاست که یک کمال برای آنها ایجاد می‌کند و این ذات مشترک یک ذات بیش نیست که همان خداست (آنسلم، گفت‌وگوی با خود؛ ایلخانی، ۱۳۸۲: ۱۹۷-۲۰۳).

آنسلم در رساله گفت‌وگوی با غیر (*Proslogium*) برخلاف بخش نخست، تنها به یک برهان (که البته مهم‌ترین برهان او بر اثبات وجود خداست) بسنده می‌کند و معروف‌ترین بخش فلسفه خود یعنی برهان وجودی را (که برهانی شبه‌انّی بر وجود خداست) می‌آورد (ایلخانی، ۱۳۸۲: ۱۹۷ - ۲۰۳) که پرداختن به آنها مجال دیگری می‌طلبد.

#### برهان درجات کمال در اندیشه آکوئیناس

پیش‌تر گفتیم که نه فلسفه و برهان‌های فلسفی، بلکه ایمان و وحی الهی بوده که مبنای اصلی خداشناسی آکوئیناس است و او مبنای اعتقادی خویش را به‌عنوان آموزه‌ای مقدس، از کتاب مقدس اخذ کرده است. از همین‌رو، وی در نخستین مسئله از کتاب *جامع‌الهیات (Summa Theologiae)*، آموزه مقدس (وجود خدا) را شریف‌ترین معارف می‌داند و در سراسر کتابش حتی به‌هنگام ارائه استدلال‌های فلسفی ناظر به آن است (Davies, 2011: 12).

به‌منظور فهم کامل مفاد برهان درجات کمال، درک پیشینه و بستر فکری استدلال‌های آکوئیناس سودمند خواهد بود.

نخستین بخش کتاب *جامع‌الهیات* در ادامه پرسش فیلسوفان یونانی درباره اصل وجود است. توماس خدا را ذات مطلق می‌داند که دارای تشخیص ذاتی در عالی‌ترین درجه وجودی است؛ خدایی کاملاً بسیط، کمال مطلق، خیر فی‌نفسه، لایتغیر، ازلی و واحد. او تحت تأثیر روش فلسفی نوافلاطونی، سراسر این اثر را با چرخه دوگانه پویایی سامان داده است: ۱. نزول (*exitus: coming from*) هر چیزی از خدا و ۲. صعود (*reditus: return*) همه‌چیز به‌ویژه انسان به خدا به‌عنوان غایت نهایی (Rudi, 2006: 10).

بنابراین، هرکدام از برهان‌های پنج‌گانه آکوئیناس متأثر از فلسفه یونانی، بر چنان چرخه وجودی ناظر است و از آنجا که وجود محسوس بارزترین مرتبه وجود محسوب می‌شود، برهان‌های مذکور از این ویژگی وجودشناختی واقعیت محسوس آغاز می‌شوند. همچنین در تمام این برهان‌ها از یک وابستگی ذاتی به چیز دیگری دلالت می‌شود؛ برای مثال، در طریق اول تمام حرکت‌ها مستلزم متحرک نامتحرکی هستند و در طریق چهارم، درجات کمال در اشیا، ذاتاً مستلزم یک حداکثرند. دلیلش آن است که همه این طرق پنج‌گانه از الگوی مشترک «نیاز به علت» پیروی می‌کنند؛ به این معنا که در هر برهان، عقل از آنچه نزد ما بهتر است، به آنچه بهترین فی‌نفسه است، رهنمون می‌شود و در واقع، به علل هوشمندی برای امور محسوس می‌رسد. همچنین باید گفت که به‌طور کلی هر کدام از این طرق متافیزیکی هستند، به‌جز برهان اول که به‌ظاهر برهانی فیزیکی محسوب می‌شود؛ یعنی این عقل است که البته نه به‌طور مستقیم، بلکه غیرمستقیم و از طریق روابط میان معلول‌ها تصدیق می‌کند که باید اصل اولیه‌ای برای حقیقت و وجود (که آموزه‌های ایمانی به آن می‌انجامند) موجود باشد. از این منظر در برهان‌های پنج‌گانه آکوئیناس، عقل از امور محسوس به اصل‌های عقلی اولیه می‌رسد؛ یعنی از منشأهای فیزیکی به طرق متافیزیکی ملاحظه واقعیت در پرتو وجود منتقل می‌شود (Rudi, 2006: 47-48).

هرکدام از این برهان‌های پنج‌گانه، بر مبنای ویژگی کلی وجود برای ما شکل گرفته‌اند؛ مثلاً برهان حرکت، از استدلال تغییر یا حرکت در جهان محسوس آغاز می‌شود و این الگو در دیگر برهان‌ها نیز تکرار شده است (Davies, 1992: 28-29). بنا بر مفاد این استدلال‌های پنج‌گانه ۱. حرکت در جهان تنها با ارجاع به یک متحرک نامتحرک تبیین‌پذیر است؛ ۲. سلسله‌ای از علل فاعلی در جهان هستی هستند که باید به یک علت بی‌علت (علت‌العلل) بینجامند؛ ۳. موجودات ممکن و فسادپذیر باید به یک موجود واجب‌الوجود مستقل و قیوم مبتنی باشند؛ ۴. درجات مختلف واقعیت و خیریت (goodness) در جهان باید به موجودی برسد که واجد بالاترین درجه از واقعیت و خیریت است و ۵. شناخت غایات منظم عامل‌های نامنظم در جهان، مستلزم وجود یک ناظم جهانی هوشمند است (kenny, 2006: 152-153).

هرچند آکوئیناس این استدلال‌ها را از گذشتگان، همچون ارسطوی یونانی، ابن‌میمون در سنت یهودی، ابن‌سینا و ابن‌رشد در فلسفه اسلامی به ارث برده است، مفهومی که او از خدا دارد، با نظرگاه ارسطو متفاوت است و همچنانکه گذشت این استدلال‌ها، مبنا و دلیل اصلی اثبات وجود خدا نیستند، بلکه تنها روشنگر آموزه‌های ایمانی او هستند. تنها مطلبی که با این برهان‌ها ثابت می‌شود، غایات فلسفی امور است، اما اینکه او نام خدا بر آن می‌نهد، به واسطه تطبیق با آموزه‌های دینی است (Davies, 1992: 27).

آکوئیناس همچون دیگر فیلسوفان الهی برای اثبات وجود خدا، در کتاب *جامع‌الهیات* از هر دو قسم برهان لمّی و برهان اِنّی استفاده می‌کند. برهان درجات کمال، چهارمین طریق از طرق پنج‌گانه آکوئیناس و برهانی اِنّی بر اثبات وجود خداست. او در دو کتاب معروفش دو صورت‌بندی کاملاً متفاوت از این برهان مطرح کرده است. نخست در کتاب *علیه منکران* با نظر به کتاب دوم *مابعدالطبیعه* ارسطو می‌گوید: به ترتیبی که امور واجد درجات بالاتری از حقیقت هستند، واجد درجات بالاتری از وجود نیز هستند و در نهایت نشان می‌دهد که بالاترین درجه از حقیقت وجود دارد که آن را «خدا» می‌نامند؛ ولی در کتاب *جامع‌الهیات* بیان می‌کند که با توجه به درجات حقیقت در سلسله‌مراتب موجودات نیز، می‌توان برهانی بر وجود خدا اقامه کرد؛ زیرا بر مبنای تحلیل‌های ارسطو می‌توان گفت که عالی‌ترین درجه حقیقت، خواه‌ناخواه باید از عالی‌ترین درجه وجود نیز برخوردار باشد (مجتهدی، ۱۳۷۵: ۲۴۵).

تفاوتی که در دو تقریر آکوئیناس از این برهان وجود دارد، بیشتر از این لحاظ است که بر علیه منکران، او تلاش دارد به این نتیجه برسد که حداکثر وجود و در واقع، وجود اعظم (*maxime ens*) همان خداوند است و در *جامع‌الهیات* در پی اثبات این حقیقت بوده که حداکثر حقیقت یا حقیقت اعظم (*maxime verum*) همان حداکثر وجود است (مجتهدی، ۱۳۷۵: ۲۴۶).

آکوئیناس در آغاز برهان چهارم می‌پرسد که چرا اموری با درجات مختلف از کمال وجود دارند؟ سپس خود در مقام پاسخ می‌گوید: کمالات در اشیا، مستلزم منبعی از کمالات

هستند. بنابراین، جایی که درجاتی از کمالات وجود دارد، باید چیزی باشد که حداکثر کمال باشد و این کمال باید دلیل کمالات دیگر اشیا باشد (Davies, 1992: 30). بر اساس بیان وی، این برهان بر درجات وجود مبتنی است. او درباره این برهان می‌نویسد:

«راه چهارم، از درجاتی که در اشیا هست، اخذ می‌شود. در میان موجودات، بعضی از موجودات دارای خیر، حقیقت و شرف بیشتر و والاتر و بعضی دیگر دارای خیر، حقیقت و شرف کمتری هستند. اما استناد کمتر و بیشتر به اشیا متفاوت بر حسب شباهتی است که این اشیا به طرق مختلف به چیزی که حد اعلی است دارند؛ همچنانکه به شیئی گرم‌تر گفته می‌شود که شباهت بیشتری با چیزی که گرم‌ترین است، دارد. بنابراین چیزی وجود دارد که حقیقی‌ترین، بهترین و شریف‌ترین است و در نتیجه چیزی وجود دارد که در حد اعلای از هستی است. همان‌طور که در مابعدالطبیعه ارسطو آمده است، آن اشیا بی که در حقیقت بزرگ‌ترین هستند، در هستی نیز بزرگ‌ترین هستند. پس حد اعلی (the maximum) در هر جنسی، علت بقیه افراد آن جنس است؛ همچنان که آتش که حد اعلای گرمی است، علت همه اشیا گرم می‌باشد. بنابراین باید همچنین موجودی باشد که علت هستی و خیر و هر کمال دیگر در بقیه موجودات باشد و این را ما خدا می‌دانیم» (به نقل از: ژیلسون، ۱۳۷۵: ۱۲۲).

خلاصه صورت‌بندی وی از این برهان چنین است:

۱. در عالم، اشیا با مراتب وجودی پایین‌تر و بالاتر وجود دارند.
  ۲. درجات و کمالات تفضیلی، درجات متفاوت تقرب به صفات عالی را بیان می‌کنند.
- \* بنابراین، در انتهای این سلسله درجات و کمالات وجودی، حقیقی‌ترین و شریف‌ترین موجود وجود دارد (Aquinas, 1992: 6).

### ج) انتقادهای بر برهان درجات کمال

در تاریخ اندیشه‌های فلسفی نقدهایی بر این برهان وارد شده است که این انتقادهای بیشتر بر مفاد اصلی برهان درجات کمال و هر سه تقریر آن متوجه هستند. دو نقد جدی بر این برهان را می‌توان این‌گونه تقریر کرد:

۱. ریچارد داوکینز (م ۱۹۴۱) به‌عنوان یکی از فیلسوفان خداناباور، در فلسفه دین معاصر بسیاری از باورهای دینی و نیز برهان‌های اثبات وجود خدا را در کتاب معروف «پندار خدا» با تقریرهای علمی به نقد کشیده است. وی با برداشتی کاملاً تجربی از این برهان و غفلت از تحلیل‌های عقلی و فلسفی، آن را ناپذیرفتنی می‌یابد و در نقد این برهان می‌نویسد: «آیا این یک برهان است؟ به همین سیاق می‌توانید بگویید که بوگندویی مردم با هم فرق می‌کند، اما فقط هنگامی می‌توانیم بوگندویی مردم را با هم مقایسه کنیم که یک معیار حداکثر یا کمال بوگندویی موجود باشد. پس باید یک بوگندوی سرآمد بی‌همتا باشد که خدایش می‌خوانیم. می‌توانید هر صفت دیگری را هم که دوست دارید، جایگزین کنید و به نتیجه‌ای همین‌قدر احمقانه برسید» (Dawkins, 2006: ch. 3).

۲. از دیگر نقدهای جدی بر این برهان آن است که این برهان بر مفهوم «نسبی و مطلق» مبتنی است که امری ذهنی محسوب می‌شود. پس پرسشی مطرح می‌شود که چگونه توماس از امری ذهنی، واقعیتی عینی را نتیجه می‌گیرد. آیا او همان اشکالی را که بر برهان وجودی آنسلم وارد می‌کرد، خود در این برهان مرتکب نشده است؟ چون به نظر می‌رسد که این برهان بر اساس دو مفهوم مطلق و نسبی بوده که بنا بر آن تا انسان مفهوم مطلق را نداشته باشد، نمی‌تواند در باب موجودات نسبی حکم کند. از این‌رو، در برهان مذکور نیز از مفهوم و امر ذهنی، وجود امر عینی نتیجه می‌شود. البته توماس کوشیده است با آوردن مثال‌های تجربی همچون آتش و سوزاندگی آن، این مشکل را رفع کند، ولی این مشکل همچنان باقی است (ایلخانی، ۱۳۸۲: ۴۳۴).

#### د) بررسی و ارزیابی

چنانکه پیداست تقریر این سه فیلسوف از برهان درجات کمال، تفاوت چندانی با هم ندارد و سببش آن است که هم آنسلم و هم آکوئیناس در ارائه این برهان ناظر به مباحث ارسطو هستند، ولی چنانکه گذشت آکوئیناس در این میان با تفصیل بیشتری به آن پرداخته است. از همین‌رو، در ادامه ناظر به مباحث آکوئیناس بحث را پیش خواهیم برد.

برهان درجات کمال نیز همانند برهان‌های دیگر، از تجربه حسی یعنی از «درجاتی که

در اشیا یافت می‌شود» شروع می‌شود و منظور قائلان به این برهان از خیر، حقیقت و شرافت (حسی امور خاص) و ... در اینجا، همان جنبه هستی‌داشتن خیر و نحوه خاصی از هستی‌بودن حقیقت است. در واقع، به نظر می‌رسد آنچه در این استدلال منظور نظر آکوئیناس بوده، حالت‌هایی از وجود است که دارای مراتب باشند. او با این رویکرد درجه‌ای به وجود، معتقد است که هر نظام سلسله‌مراتبی با ارجاع به یک مطلق به اشیا نسبت داده می‌شود؛ یعنی آن مطلق، علت هستی تمام آن سلسله به‌شمار می‌آید.

بنابراین باید گفت منظور قائلان این برهان از درجات در اشیا، نه درجات اشیا، مادی، بلکه اشاره به یک حقیقت فلسفی است. از این‌رو، باید این حقیقت فلسفی درک شود، نه آنکه به تخطئه مثال‌هایی پرداخت که به‌عنوان مصداقی بر این برهان آورده‌اند. در واقع، ارسطو و آکوئیناس در اینجا برای تقریب به اذهان مثال‌هایی از اشیا محسوس آورده‌اند تا از یک حقیقت فلسفی خبر دهند؛ حقیقتی که از وجود درجات و مراتب در «وجود» و به‌تبع آن در «موجودات» هستی حکایت دارد. این حقیقت متافیزیکی بیانگر آن است که «هستی مطلق» بذاته و به مقتضای ذات خود هست و درجات «کمتری» یا «بیشتری» به‌واسطه نسبتی که با هستی مطلق دارد، به اشیا نسبت داده می‌شود؛ در واقع، حقیقی بودن، خیر بودن، شریف بودن و ... تعبیرهای مختلفی از هستی هستند که با توجه به درجات وجودی در اشیا، به آنها نسبت داده می‌شود؛ به این معنا که دلیل اینکه اشیا خوب‌تر، حقیقی‌تر یا شریف‌ترند یا کمتر چنین هستند، آن است که آن اشیا کم‌وبیش از خیر مطلق، حقیقت و شرافت مطلق (که وجوه مختلف وجود مطلقند) بهره‌مند هستند؛ یعنی به‌واسطه خیر یا وجود مطلق است که همه اشیا با درجات متفاوت، خیر یا حقیقی یا شریف و ... هستند. همین وجود مطلق است که قائلان به برهان درجات کمال، آن را علت هستی هرگونه کمالی در موجودات دیگر می‌دانند و آن را همان خدا می‌شناسند (ژیلسون، ۱۳۷۵: ۱۲۲ - ۱۲۴). پس آکوئیناس چنین مقدماتی را در کنار این اصل عقلی قرار می‌دهد که «اگر چیزی مشترک میان چند موجود مختلف است، آن چیز می‌باید در هر یک توسط علت واحدی ایجاد شده باشد» و از این‌رو، برهانی را اقامه می‌کند که می‌توان به شیوه زیر صورت‌بندی کرد:

۱. هستی مطلق (خدا) وجود دارد.

۲. در اشیای عالم مراتب و درجات مختلف وجود دارد.

۳. درجات وجودی سرانجام به هستی مطلق نسبت داده می‌شود.

نتیجه: بنابراین باید خدایی موجود باشد.

البته در بررسی این صورت‌بندی آکوئیناس از برهان درجات کمال، نباید از نظر دور داشت که آکوئیناس به‌عنوان یک متکلم و فیلسوف مسیحی، در فضایی دینی می‌اندیشد؛ یعنی در آغاز، این آموزه کاتولیکی را به‌عنوان اصل مسلم اعتقادی پذیرفته است که «همه موجودات مخلوق خداوند هستند»، آنگاه آن را در قالب برخی اصول فلسفی می‌گنجاند که از نظام‌های فلسفی دیگر برگرفته است و با سه طریق به اثبات فلسفی آموزه کاتولیکی خویش می‌پردازد:

در طریق اول، با الهام از «نظریه بهره‌مندی» (Doctrine of Participation) در فلسفه افلاطون، از این اصل فلسفی افلاطونی کمک می‌گیرد که «اگر چیزی مشترک میان چند موجود مختلف است، آن چیز می‌باید در هر یک توسط علت واحدی ایجاد شده باشد»؛ زیرا افلاطون هم می‌گفت «قبل از هر کثرتی وجود وحدتی خاص لازم است و این وحدت نه تنها در اعداد، بلکه در طبایع اشیا نیز هست» (ژیلسون، ۱۳۷۵: ۱۲۶). بنابراین، همان‌گونه که ژیلسون و کاپلستون یادآور شده‌اند، آکوئیناس این برهان را از بیانی در فلسفه نخستین ارسطو گرفته که آن بیان بر مبانی افلاطونی مبتنی است. بر اساس «نظریه مثل» افلاطون، درجات مختلف زیبایی، شرافت، خیر و کیفیاتی از این قبیل چون نسبی هستند، باید مثال یا جنسی مطلق و ثابت داشته باشند که از آن بهره‌مند شوند (ایلخانی، ۱۳۸۲: ۴۳۴).

در طریق دوم که بر مبانی ارسطویی مبتنی است، نخست کامل‌ترین و حقیقی‌ترین موجود را موجود ثابت و محرک نامحرکی فرض می‌کند، سپس نتیجه می‌گیرد که همه موجوداتی که کمتر کامل هستند، باید بالضروره وجودشان را از آن موجود متعالی دریافت کنند. آنگاه آکوئیناس با زیرکی خاصی این برهان را در قالبی مسیحی به کار می‌گیرد؛ زیرا چنانکه می‌دانیم برهان حرکت در ارسطو نه در مورد اصل هستی، بلکه در مورد علت حرکت در نظام طبیعت



مطرح شده است، ولی آکوئیناس آن را در فضایی دینی به کار می‌گیرد و در واقع، برهان ارسطو را در مورد کل هستی اقامه می‌کند<sup>۱</sup> تا این آموزه کاتولیکی توجیه‌پذیر شود که «همه موجودات مخلوق خداوند هستند» (رک: ژیلسون، ۱۳۷۵: ۱۳۷).

در طریق سوم، آکوئیناس با تأثیرپذیری از این اصل فلسفه ابن‌سینا که «موجوداتی که وجود بالغیر دارند، به موجودی که وجود بالذات دارد، قابل تحویل هستند» نتیجه می‌گیرد که همه موجوداتی که وجودشان از خودشان نیست، باید وجودشان را با حالت بهره‌مندی از آن موجود مطلق بگیرند. ژیلسون می‌گوید: این راه به‌عنوان نقطه متقارب سه تلاش متفاوتی که در یک نتیجه واحد با هم اشتراک دارند، نمودار می‌شود. فیلسوف مسیحی این تلاش‌ها را تلاش واحدی می‌یابد و با شروع از درجات کمال آنها، یعنی از درجات هستی آنها، در راه شناسایی علت نخستین به کار می‌گیرد (ژیلسون، ۱۳۷۵: ۱۲۵).

برهان درجات کمال در میان دیگر برهان‌های توماس، بیشتر تفسیر و تأویل شده است؛ به‌گونه‌ای که برخی متخصصان، تفاوت بنیادین آن را با دیگر برهان‌ها یادآوری کرده‌اند؛ به این دلیل که در این برهان، نظر اصلی بر هستی‌شناسی است، ولی گویا بر اساس تصور ماهیت درباره وجود حکم می‌شود. چنانکه خواهد آمد اشکالی که برخی بر این برهان آکوئیناس وارد می‌دانند آن است که گفته‌اند او نیز بسان استدلال آنسلم در برهان وجودیش، از یک تصور ذهنی به وجود خارجی پی برده و این با کل نظرگاه او متباین است (ایلخانی، ۱۳۸۲: ۴۳۴) ولی در پاسخ می‌توان گفت که این استدلال توماس بر «اصالت واقع» مبتنی است و از همین رو، از روش استقرایی سود جسته و با توجه به جنبه

---

۱. در تفکر ارسطو، وجود ازلی است و بر آن دلیل و برهان نیاز نیست. از این رو، خود او این برهان را بر وجود خدای محرک نامتحرک آورده است و اساساً ارسطو بر اثبات وجود برهان نمی‌آورد، بلکه بر وجود حرکت‌های متحرک دلیل می‌آورد. در واقع، او میان وجود به‌طور کلی و وجود خدا به‌عنوان محرک نامتحرک، تفاوت قائل است؛ ولی در این برهان‌ها (با مبنای یونانی در تفکر آکوئیناس) بر وجود خدا دلیل آورده می‌شود و در واقع، تفکر فلسفی او بر تفکر مسیحیت مبتنی است که در آن خدا عین وجود و واقعیت مطلق است و واجد تمام کمالات از جمله وجود است (مجتهدی، ۱۳۷۵: ۲۴۳).

حسی وجود مانند آتش و گرما و مراتب گرما، کوشیده است جنبهٔ اِنّی استدلال خود را حفظ کند (رک: مجتهدی، ۱۳۷۵: ۲۴۶).

همچنین در پاسخ به این اشکال و در دفاع از آکوئیناس باید به تفاوت میان سه مرتبهٔ وجود، یعنی وجود حسی (ماده)، وجود ماهوی (مفهوم) و وجود حقیقی (عقلی) توجه شود. به نظر می‌رسد در تبیین برهان درجات کمال از منظر آکوئیناس، می‌توان گفت آنچه وی در این برهان در پی آن است و از مراتب آن سخن می‌گوید «حقیقت وجود» یا همان وجود عقلی است، ولی به منظور تقریب به اذهان و در مقام ارائهٔ مثال و مصداق، از وجودهای ماهوی سخن می‌گوید و این شیوهٔ بیان، این دسته اشکال‌ها را به ذهن می‌آورد که آکوئیناس نیز می‌خواهد از مفهوم وجود، به حقیقت وجود پی برد؛ حال آنکه اساس این برهان بر مبنای درجات کمالی در حقیقت وجود است.

### مقایسهٔ برهان درجات کمال با قاعده امکان اشرف

با توجه به مطالب پیش‌گفته چکیدهٔ برهان درجات کمال آن است که چون مصادیق کمالات و درجات وجودی در جهان هست، پس مصداق بالاترین مرتبهٔ این درجات و عالی‌ترین درجهٔ کمالات نیز باید موجود باشد که با توجه به نخستین و اصیل‌ترین بودن، باید وجودات دیگر به آن مستند شوند؛ یعنی باید کامل‌ترین وجود در سلسلهٔ کمالات وجودی موجود باشد تا معطی وجودات و کمالات پایین‌تر بوده باشد. در واقع، در این برهان با مشاهدهٔ کمالات موجود در عالم و بنا بر قاعدهٔ فلسفی «معطی شیء فاقد شیء نمی‌تواند باشد» برای منشأیابی کمالات از پایین به بالا عمل می‌شود:

۱. کمالاتی در عالم وجود دارد (کمال مساوق وجود است).

۲. این کمالات دارای درجات و مراتبی هستند.

\* بنابراین، باید کامل‌ترین کمالات موجود باشد تا همهٔ کمالات به او مستند باشد.

زیرا بنا بر علیت وجودی، هنگامی که بسیاری چیزها، خاصه‌ای را مشترکاً واجد باشند، آنکه بیش از همه واجد آن است، آن را به دیگران سرایت می‌دهد.

## مفاد قاعده امکان اشرف

از آنجا که قاعده امکان اشرف در اندیشه‌های «ارسطو» و «فلوطين» (فلوطين، ۱۹۷۷: ۱۳۴ - ۱۳۹) ریشه دارد، بی‌گمان نحوه بود و نمود این قاعده، باید در فرهنگ کلامی و فلسفی مسلمانان نیز نمودی داشته باشد. از این‌رو، مفاد برهان درجات کمال بر اثبات وجود خدا تا حد زیادی با تبیین صدرایی از مفاد قاعده امکان اشرف همسانی دارد؛ زیرا تقریر صدرالمتألهین از قاعده امکان اشرف، بر اصالت وجود و تشکیکی بودن آن استوار است و در آن، از مراتب پایینی وجود به مراتب بالایی پی برده می‌شود. بنا بر مفاد قاعده امکان اشرف، هرگاه موجود شریفی در مرتبه‌ای ایجاد شد، اشرف از آنکه ممکن‌الوجود است، باید یافت شود و نیز هرگاه موجودی خسیس یافت شد، شریف آن نوع نیز یافت خواهد شد. از این قاعده نخستین‌بار سهروردی برای اثبات مثل و ارباب انواع استفاده کرد، ولی بعدها در حکمت صدرایی، با این قاعده بر اساس امکان فقری و تحلیل علیت و معلولیت به مستقل و رابط، سلسله وجودی علل بدون طفره اثبات می‌شود و به این ترتیب، مراتب سه‌گانه طبیعت، مثال و عقل، با لحاظ الوهیت مراتب چهارگانه وجود تثبیت می‌شوند؛ زیرا در مرتبه الهی، وجود واحد بسیط، همه کمالات را واجد است (نک: جوادی آملی، ۱۳۸۷، ج ۲: ۲۵ - ۲۸).

همان‌گونه که گذشت در برهان درجات کمال نیز همین روند جاری است. از این‌رو، به نظر می‌رسد «قاعده امکان اشرف» به تقریر صدرایی، در واقع صورت‌بندی دیگری از برهان درجات کمال باشد. البته تقریرهای نخستین این قاعده در فلسفه اسلامی (که پیش‌تر در آثار فارابی و سهروردی ارائه شده است) با این برهان تفاوت‌هایی دارد؛ برای مثال، تقریر سهروردی از این قاعده چنین است:

۱. موجودات ممکن دارای درجات و مراتب وجودی مختلفی هستند.

۲. باید مرتبه وجودی ممکن شریف‌تر، پیش از مرتبه وجود ممکن پست‌تر موجود باشد.

\* پس موجود ممکن شریف‌تر، باید پیش از موجود ممکن پست‌تر تحقق یافته باشد

(سهروردی، ۱۳۷۲، ج ۱: ۱۵۴).

همچنین از آنجا که وجودات در فلسفه مشاء حقایقی متباین فرض می‌شوند، مهم‌ترین

تفاوت تقریر ایشان با برهان درجات کمال، از آنجا ناشی می‌شود که چون بنا بر مبانی هستی‌شناسی در فلسفه مشاء و اشراق، وجودات در عالم هستی حقایق متباینی فرض می‌شوند؛ یعنی چون به تشکیک در مراتب وجود قائل نیستند و در مقابل معتقدند که به عدد افراد انواع ماهیات، وجودات متباینی داریم، به ظاهر یکپارچگی وجود در این فلسفه‌ها از میان می‌رود<sup>۱</sup> و از همین رو، فیلسوفان مشاء برای مورد اطلاق قاعده امکان اشرف، دو شرط را در نظر گرفته‌اند:

باید موجود اشرف و موجود اخص، در ماهیت متحد باشند.

باید مورد اطلاق این قاعده، فقط مبدعات و موجودات مافوق عالم ماده باشد.

بر مبنای این دو شرط، قاعده امکان اشرف در جهان عنصری و عالم حرکات و در مواردی که موجود اشرف و موجود اخص اتحاد نوعی و ماهوی ندارند، جاری نمی‌شود. ولی از آنجا که ملاصدرا در حکمت متعالیه، به وحدت حقیقت وجود و تشکیک در مراتب آن قائل است و وجود را حقیقت اصیل ذومراتبی (و نه حقایق متباین) می‌داند که تنها در کمال و نقص و شدت و ضعف اختلاف دارند، قاعده امکان اشرف را در نفس حقیقت وجود و در همه مراتب تشکیکی وجود جاری می‌داند و منشأ پیدایش اختلافات میان ماهیات و تفاوت انواع را، اختلاف در مراتب وجود می‌داند و منشأ این تفاوت‌ها در مراتب وجودی را نیز خود «حقیقت وجود» می‌شناسد (ابراهیمی دینانی، ۱۳۶۰، ج ۱: ۲۲ - ۲۳). از این رو، بنا بر تقریر ملاصدرا از این قاعده، در تحقق مراتب وجود ناگزیر مرتبه‌اعلای آن به واجب‌الوجود اختصاص می‌یابد و سایر مراتب که به نحو اشرف و اخص هستند، در مراتب دوری و نزدیکی به منشأ وجود، در رتبه وجودی اختلاف می‌یابند.

### تقریر جدیدی از برهان درجات کمال

به نظر می‌رسد با توجه به تفکیک میان وجود و ماهیت در فلسفه صدرایی و نیز بر پایه برخی مبانی حکمت متعالیه، می‌توان به تقریر جدیدی از برهان درجات کمال دست یافت. به این بیان

۱. حکیم سبزواری در عبارتی به این نکته چنین اشاره کرده است: «...فلأن الوجودات علی ظاهر مذهبهم حقائق متباینه بتمام ذواتها البسیطة کالتباین بین الأجناس العالیة...» (سبزواری، ۱۳۶۰: ۵۷۶).

که بگوییم اساس برهان درجات کمال برخلاف گمان برخی منتقدان، نه براساس مفهوم یا تصور وجود، بلکه بر پایه حقیقت وجود بنا شده است و در تبیین آن از وجودهای ماهوی تنها در جهت تقرب به اذهان استفاده می‌شود؛ زیرا روشن است که متفکرانی مانند ارسطو و آکوئیناس خود با آن ژرف‌اندیشی که در تحلیل‌های فلسفی و کلامی داشته‌اند، اگر منظورشان از ارائه این برهان، وجود ماهوی و حسی بود، به اشکال‌های احتمالی منتقدان بر این برهان واقف‌تر بودند و هرگز از آن فیلسوفان بنام پذیرفته نبود که بر وجود خدای نامحسوس، از موجودات محسوس استدلال بیاورند. از همین رو، با توجه به تفاوت‌های موجود میان وجود حسی (ماده)، وجود ماهوی (مفهوم) و وجود حقیقی (عقلی) و بر اساس برخی قواعد فلسفی همچون اصالت و وحدت وجود در مکتب صدرایی، تشکیک در مراتب وجود، اصل مراتب فقر و غنای وجودی؛ می‌توان صورت‌بندی جدیدی از این برهان را به تقریر ذیل ارائه داد:

۱. وجود اصیل است و ماهیت‌ها اموری اعتباری هستند.
  ۲. وجود واحد است و غیر از حقیقت وجود، واقعیت دیگری نیست.
  ۳. وجودهای ماهوی مظاهر و نمودهای وجود اصیل (حقیقت وجود) هستند.
  ۴. وجودهای ماهوی مراتب تشکیکی دارند.
  ۵. بنابراین، حقیقت وجود نیز واجد مراتب تشکیکی است.
  ۶. بنا بر اصل ضرورت علی، وجود مرتبه بالاتر نسبت به وجود مرتبه پایین‌تر، حقیقی‌تر است (و جنبه وجودبخشی دارد).
  ۷. بنا بر امتناع تسلسل در سلسله علل، بالاترین مرتبه وجودی وجود دارد.
  ۸. بالاترین مرتبه وجود، منشأ وجود دیگر مراتب وجودی است.
- \* بنابراین، خداوند وجود دارد و وجودبخش مراتب وجودی پایین‌تر است.

البته تفاوت‌هایی نیز میان ظاهر و محتوای برهان درجات کمال و قاعده امکان اشرف وجود دارد؛ از جمله اینکه هدف قاعده امکان اشرف، اثبات مراتب میانی وجودها و حداکثر اثبات و کیفیت صادر اول است، در حالی که برهان درجات با هدف اثبات مرتبه نهایی وجود اقامه شده است.

### نتیجه‌گیری

در این مقاله پس از بیان تاریخچه‌ای از برهان درجات کمال و بررسی آرای موافقان و مخالفان، این ادعا مطرح شد که منظور ارسطو و آکوئیناس در این استدلال، توجه به مراتب وجود حقیقی است، ولی چون در فلسفه آنها هنوز بحث مراتب در وجود مطرح نشده بود، با بیانهایی به ارائه برهان خود پرداخته‌اند که بعدها منتقدان بدون درک منظور واقعی ایشان، نقدهایی بر این برهان وارد کرده‌اند. آنچه از مجموع فلسفه آکوئیناس برمی‌آید این است که منظور او از درجات وجود، همان مراتب وجود حقیقی است که بعدها در حکمت صدرایی در قالب قاعده تشکیک در مراتب وجود، تبیین فلسفی شایسته‌ای یافته است. آکوئیناس با رویکرد درجه‌ای به وجود، معتقد است که هر نظام سلسله‌مراتبی، با ارجاع به یک مطلق به اشیا نسبت داده می‌شود و آن مطلق، علت هستی تمام آن سلسله به‌شمار می‌آید.

بنابراین باید گفت که منظور قائلان این برهان از درجات در اشیا، نه درجات اشیا، بلکه اشاره به حقیقتی فلسفی است. از این رو، اگر این حقیقت فلسفی درک شود، دیگر با تخطئه در مصادیق این برهان به نقد غیرمبنایی اساس آن پرداخته نخواهد شد. در واقع، ارسطو و آکوئیناس در اینجا برای تقریب به اذهان، مثال‌هایی از اشیا محسوس آورده‌اند تا از حقیقت وجود دارای درجات و به تبع آن، از وجود مراتب در «موجودات» هستی حکایت کنند. این حقیقت متافیزیکی بیانگر آن است که «هستی مطلق» بذاته و به مقتضای ذات خود، هست و درجات «کمتری» یا «بیشتری» به واسطه نسبتی که با هستی مطلق دارند، به اشیا نسبت داده می‌شود؛ در واقع، حقیقی بودن، خیر بودن، شریف بودن و ... تعبیرهای مختلفی از هستی هستند که با توجه به درجات وجودی در اشیا، به آنها نسبت داده می‌شود.

در ادامه، با توجه به مطالب پیش‌گفته درباره قرابت قواعدی از حکمت متعالیه صدرایی مانند قاعده تشکیک در مراتب وجود در حکمت صدرایی و برهان درجات کمال در فلسفه آکوئیناس تلاش شد که بر اساس مبانی صدرایی صورت‌بندی تازه‌ای از برهان درجات کمال بر وجود خدا ارائه شود.

## منابع

۱. ابراهیمی دینانی، غلامحسین (۱۳۶۰). *قواعد کلی فلسفی در فلسفه اسلامی*، ج ۱، تهران: انجمن حکمت و فلسفه.
۲. زیلسون، اتین (۱۳۷۵). *میانی فلسفه مسیحیت*، ترجمه محمد محمدرضایی و محمود موسوی، چاپ اول: مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی.
۳. ارسطو (۱۳۶۷). *متافیزیک (مابعدالطبیعه)*، ترجمه دکتر شرف‌الدین خراسانی، چاپ دوم، تهران: نشر گفتار.
۴. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۵). *متافیزیک (مابعدالطبیعه)*، ترجمه محمدحسن لطفی، چاپ دوم، تهران: انتشارات طرح نو.
۵. ایلخانی، محمد (۱۳۸۲). *تاریخ فلسفه در قرون وسطی و رنسانس*، چاپ اول، تهران: انتشارات سمت.
۶. جمعی از مؤلفان (۱۳۷۱). *خدا در فلسفه*، ترجمه بهاء‌الدین خرماشاهی، چاپ دوم، تهران: وزارت فرهنگ.
۷. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۵). *تبیین براهین اثبات وجود خدا*، چاپ دوم، قم: نشر اسراء.
۸. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۷). *فلسفه صدرای ج ۲*، قم: مرکز نشر اسراء.
۹. سبزواری، ملاهادی (۱۳۶۰). *التعلیقات علی الشواهد الربوبیه*، تصحیح جلال‌الدین آشتیانی، مشهد: مرکز الجامعی للنشر.
۱۰. سهروردی، شهاب‌الدین (۱۳۷۲). *مجموعه مصنفات*، ج ۱، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۱۱. شاکرین، حمید رضا (۱۳۸۶). *براهین اثبات وجود خدا در نقدی بر شبهات جان هاسپرز*، چاپ دوم، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.
۱۲. فلوطین (۱۹۷۷). *اثولوجیا، فی: افلوپین عند العرب*، به کوشش عبدالرحمن بدوی، کویت.
۱۳. قوام صفری، مهدی (۱۳۸۲). *نظریه صورت در فلسفه ارسطو*، تهران: انتشارات حکمت.
۱۴. کاپلستون، فردریک (۱۳۶۸). *تاریخ فلسفه*، ترجمه سید جلال‌الدین مجتبوی، ج ۱،

تهران: انتشارات سروش.

۱۵. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۳). *دیباچه‌ای بر فلسفه قرون وسطی*، ترجمه مسعود علیا، تهران: انتشارات ققنوس.

۱۶. کاکایی، قاسم و منصوره رحمانی (۱۳۸۹). «مقایسه و نقد براهین اثبات وجود خدا از منظر ملاصدرا و آکوئیناس»، *الهیات تطبیقی*، شماره ۴.

۱۷. مجتهدی، کریم (۱۳۷۵). *فلسفه در قرون وسطی*، چاپ اول، تهران: امیرکبیر.

۱۸. محمدرضایی، محمد (۱۳۹۰). *کلام جدید با رویکرد تطبیقی*، چاپ اول، قم: دفتر نشر معارف.

۱۹. \_\_\_\_\_ (۱۳۹۱). *الهیات فلسفی*، چاپ اول، قم: بوستان کتاب.

۲۰. ملاصدرا، محمدبن ابراهیم (۱۴۱۰ ق). *الحکمه المتعالیه*، ج ۶ و ۷، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.

۲۱. نراقی، احمد و ابراهیم سلطانی (۱۳۷۴). *کلام فلسفی*، ج ۱، تهران: انتشارات صراط.

22. Aquinas, Thomas (1992). *summa theologica*, christian classics ethereal, 2nd ed, v. 7, thomsonale.
23. Aristotle (1991). *Complete Works* (Metaphysics), Jonathan Barnes, Fourth Printing, Princeton: New Jersey, Princeton University Press.
24. Davies, Brian (2011). *Thomas Aquinas on God and Evil*, New York: Oxford University Press.
25. \_\_\_\_\_ (1992). *The Thought of Thomas Aquinas*, Oxford: Clarendon Press.
26. Kenny, Anthony (2006). *An illustrated brief history of western philosophy*, 2nd ed, blackwell publishing.
27. Rudi te Velde (2006). *Aquinas on God: The 'Divine Science' of the Summa Theologiae*, The Netherlands: University of Tilburg.
28. Richard Dawkins (2006). *God Delusion*, LRB.